

## واکاوی مفهوم «تعلیم اسماء» در قرآن

محمد اسعدی\*

## چکیده

در قرآن کریم از جمله در آیات ۳۰ تا ۳۳ بقره، از تعلیم «اسماء» به حضرت آدم علیه السلام، به مثابه خلیفه برگزیده الهی در زمین، یاد شده است اما با توجه به بیان سربسته قرآن و عدم انسجام و همگونی لازم در روایات تفسیری، آراء مفسران نیز در تحلیل آن مختلف است. در مقاله حاضر سه دیدگاه متمایز در این باره مطرح شده است: دیدگاه اول به معنای ظاهری تعلیم اسماء و حمل آن بر آموزش نام‌های اشیاء نظر دارد؛ دومین دیدگاه افزون بر نام‌های اشیاء، خصوصیات و معانی دقیق و گسترده اشیاء را نیز در این تعلیم مطرح می‌کند؛ در سومین دیدگاه از اسماء، تحلیلی فلسفی عرفانی ارائه شده است و آن را به حقایق نورانی فراتر از عالم طبیعت تفسیر کرده است. دو دیدگاه نخست با نقد جدی همراه است و دیدگاه سوم قابل دفاع است. در عین حال بر اساس برخی شواهد روایی از وجه دیگری نیز می‌توان در تحلیل علم الاسماء و نسبت تعلیم اسماء با جریان جعل خلافت سخن گفت که با ساختار آیات نیز همگون‌تر است. بر پایه این وجه، اسماء به همان نام و نشان‌های متعارف افراد خاصی از اولیاء و حجت‌های الهی قابل تفسیر است.

## واژگان کلیدی

آیه ۳۰ تا ۳۳ بقره، تعلیم اسماء، خلیفه الهی، حضرت آدم علیه السلام.

masadi@rihu.ac.ir

\*. دانشجویار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۸

### طرح مسئله

در آیات ۳۳ - ۳۰ سوره بقره مضمونی ناب و منحصر به فرد در قرآن کریم آمده و صحنه‌ای پراز و رمز از گفتگوی خدا، فرشتگان و آدم یاد شده است. در این آیات چنین می‌خوانیم:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا  
وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ \*  
وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ  
كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

در این آیات پس از آنکه از خطاب الهی به ملائکه مبنی بر اراده جعل خلیفه در زمین یاد شده، آمده است که ملائکه از خدای متعال چنین می‌پرسند که آیا با وجود ما که به تسبیح و تقدیس تو مشغولیم، کسی را به خلافت می‌گماری که در زمین تباهی و خون‌ریزی می‌کند؟! خدا در پاسخ ابتدا به‌طور سربسته اشاره می‌فرماید که من به اموری آگاهم که شما نمی‌دانید. سپس در ضمن یک برنامه آزمایشی حکمت والای اراده خود را برای ملائکه ثابت می‌کند و آنها را به خضوع وامی‌دارد. در این صحنه آزمون سخن از تعلیم «اسماء» است که موضوع بحث این مقاله قرار می‌گیرد.

البته زوایای بحث‌انگیزی در این آیات مشغله ذهن مفسران اسلامی بوده که چه‌بسا در سرنوشت این بحث نیز تأثیرگذار باشد؛ از آن جمله مراد از خلافت و خلیفه در آیه نخست است که این مقاله مبتنی بر تفسیر خلافت به خلافت الهی، یعنی نمایندگی خلیفه زمینی از خداوند در اوصاف فعلی او تدوین شده است. (درباره ترجیح این وجه تفسیری بنگرید به: اسعدی، ۱۳۹۲: ۱۶۰ - ۱۵۹) همچنین ماهیت زبانی این آیات و امکان حمل آن بر زبان حقیقی یا تمثیلی از دیگر زوایای بحث‌انگیز آیات است. (در این باره بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۳۲ و نیز: ۲۹ / ۸ - ۲۷ و نیز: ۶۰: مطهری، ۱۳۵۷: ۱۰۴؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹ ب: ۶ / ۱۸۸ و ۲۰۴ - ۲۰۳؛ همو، ۱۳۷۹ الف: ۳ / ۲۲۹ و ۲۸۸؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۵۳: ۶ / ۱۲۸) اما آنچه به‌لحاظ تفسیری در اینجا مورد توجه است، مفهوم تعلیم اسماء به آدم و رابطه آن با خلافت خلیفه برگزیده خدا در زمین است. از این منظر جزئیات داستان نیز قابل پرسش و تأمل است. به‌راستی این اسماء چیست؟ چه چیزی بر ملائکه عرضه شده است؟ پرسش ملائکه از چه موضعی و با چه ادعایی همراه بود؟ و نهایتاً چه چیزی باعث اقناع و خضوع آنها در برابر آدم و اراده الهی شد؟

مفسران در تفسیر «تعلیم اسماء» آراء مختلفی دارند. (بنگرید: طوسی، بی‌تا: ۱ / ۱۳۸؛ ابوحنیفان اندلسی،

بی تا: ۱ / ۲۳۴؛ نیز جهت ملاحظه گزارشی مفصل از رویکردهای مختلف تفسیری بنگرید به: خمینی، ۱۳۶۲: ۵ / ۳۵۴ (به بعد) منشأ این اختلاف تفسیری آن است که اولاً در قرآن به معنای روشنی از تعلیم اسماء تصریح نشده و ثانیاً روایات تفسیری به شرح آینده در این باره از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار نیست. فارغ از روایات مختلف تفسیری منابع اهل سنت، (بنگرید: ابو حیان اندلسی، همان: ۱ / ۲۳۴) در منابع شیعی نیز وجه واحدی مطرح نشده و وجوه تفسیری متعددی به توضیح زیر دیده می شود:

وجه نخست در برخی روایات شیعه آمده که تعلیم اسماء را ناظر به تعلیم نام همه اشیا از جمله کوه ها، دره ها، درختان و حتی فرش و بساط خانه دانسته اند؛ (بنگرید به: عیاشی، بی تا: ۱ / ۳۲؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱ / ۴۵؛ صفار، ۱۳۶۲: ۸۶ - ۸۳؛ کلینی، ۱۴۰۱: ۱ / ۴۴۳؛ مجلسی، ۱۴۱۳: ۴۰ / ۱۸۶؛ این دیدگاه در میان اهل سنت نیز معروف است؛ بنگرید به: ابو حیان اندلسی، همان: ۱ / ۲۳۴؛ ابن عربی، بی تا: ۴ / ۱۹۵۷؛ جصاص، ۱۴۱۵: ۱ / ۳۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۲۶) شیخ صدوق تصریح می کند که اساساً این تفسیر قول مخالفان (یعنی اهل سنت) است و وجه دوم را تفسیر اصیل شیعی می داند. (بنگرید: صدوق، بی تا: ۱۳ پاورقی ۴)

وجه دوم ناظر به روایاتی است که تعلیم اسماء را به تعلیم نام حجت ها و اولیای الهی تفسیر نموده است. (صدوق، همان: ۱۳؛ نیز بنگرید: کوفی، ۱۴۱۰: ۵۶؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳ / ۲۴۲) قابل ذکر است که مضمون روایی اخیر افزون بر مؤیدات روایی، در نقل شیخ صدوق در *کمال الدین* از سند قابل اعتنایی برخوردار است؛ تا آنجا که طبق برخی تحقیقات رجالی، رجال مورد بحث آن به وصف ثقه و امامی ستوده شده و این روایت موثق تلقی می شود. (بنگرید به: خویی، ۱۴۰۹: ۱۴ / ۲۷۲) ذیل نام محمد بن ابی عبدالله الکوفی و نیز برنامه درایة النور، ذیل نام های محمد بن اسماعیل البرمکی و ایمن بن محرز. برخی علما نیز سند این روایت را معتبر دانسته اند: بلاغی، بی تا: ۱ / ۸۴) وجه سوم در برخی دیگر از روایات دیده می شود که تعلیم اسماء را به تعلیم نام انبیاء، اولیا و نیز دشمنان خدا تفسیر کرده اند. (امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۲۱: ۲۱۷)

برخی مفسران این روایات را با یکدیگر سازگار و قابل جمع دیده و ظهور عام آیه را مورد توجه قرار داده اند. طبق این رأی به دلالت عام آیه، تعلیم همه نام و نشان های موجودات عالم هستی به حضرت آدم علیه السلام به عنوان خلیفه برگزیده الهی مراد بوده است که طبعاً نام اولیای الهی نیز از مصادیق آنها خواهد بود و وجه تأکید بر آنها در برخی روایات از آن رو است که خداوند در این مقام می خواست فرشتگان را به عظمت وجودی خلفای خود واقف کند. (بنگرید به: مشهدی قمی، ۱۳۶۸: ۱ / ۳۴۵ - ۳۴۴)

با این حال به نظر می رسد این نگاه جمع گرا به روایات مختلف تفسیری بدون تحلیل دقیقی از

وجه جامع آنها و علت اختصاص نام‌های خاص کافی نیست. اساساً پیش از هر چیز این روایات نیازمند ارزیابی سندی و دلالتی هستند تا بتوانند به تفسیر درست آیه مدد رسانند. از این رو بحث و بررسی‌های تحلیلی مفسران در مورد حقیقت این اسماء و نوع تعلیم آنها در کنار ملاحظه و بررسی این روایات اهمیت ویژه دارد. از جمله مباحث جدی این است که آیا مراد از اسماء همان نام و نشان‌های متعارف و قراردادی اشیا است و تعلیم آنها به معنای آموزش ساده مفاهیم لفظی خاصی است که نام‌های قراردادی اشیا عالم است، یا معنای دیگری منظور است؟

### بررسی انتقادی دیدگاه‌های تفسیری

در میان مفسران فریقین دیدگاه‌های تفسیری متعددی در معنای تعلیم اسماء مطرح شده که برخی مستقیماً متأثر از روایات است و برخی با تحلیل‌های عقلی مفسران همراه شده است. (بنگرید به: طبری، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۰۹؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۱ / ۱۸۰؛ ماوردی، ۱۴۰۲: ۱ / ۹۹) در یک گزارش اجمالی می‌توان از آراء زیر یاد نمود که هر یک از منظری بیان شده و بعضاً متداخل و دارای نقاط مشترک است:

۱. منظور از نام‌ها نام تمام نعمت‌ها و اصول و رموز کشاورزی، درختکاری و تمام کارهای مربوط به امور دین و دنیا است که خدا به آدم آموخت. (ابن عباس و سعید بن جبیر و بسیاری از مفسران بنگرید به: طبرسی، ۱۴۰۶: ۱ / ۱۸۰)

۲. منظور تمام لغات و زبان‌ها است. (طبرسی، همان: ۱ / ۱۸۱؛ طوسی، بی تا ب: ۱ / ۱۳۸)

۳. مقصود نام ملائکه و فرزندان آدم بوده است. (طبری، همان: ۱ / ۳۰۹؛ طبرسی، همان)

۴. منظور آن است که خدا فواید، امتیازها، نام‌ها و کارایی‌های حیوانات را به آدم یاد داد. (همان)

۵. خدا معانی نام‌ها را به آدم آموخت؛ زیرا آموختن نام‌ها بدون معنا سودی ندارد و فضیلتی

به‌شمار نمی‌آید. (همان: ۱ / ۱۸۰؛ طوسی، بی تا ب: ۱ / ۱۳۹ - ۱۳۸)

۶. همه حقایق عالم از اسماء الله است و معنای آموزش اسما به آدم، این است که خدا احوال و آثار همه اجناسی را که آفریده، به آدم ارائه داده و او را از آنها آگاه کرده است. (شیرازی، ۱۳۶۶: ۲ / ۳۲۰)

۷. آدم با سعه وجودی خویش، جامع همه اشیا و حقایق است، بلکه او خود، حقیقت همه اشیا است و به صورت وجود جامع، بر همه هستی محیط و معنای تعلیم اسما به او این است که همه حقایق و موجودات عالم هستی در وجود او جمع است و آن حقایق که آدم جامع آنها است، از این جهت که آینه و نشانی از حضرت حق است، اسما نامیده شده‌اند. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۱ / ۷۷ - ۷۶)

۸. نام‌ها در آیه از دو جهت عمومیت دارد: نخست اینکه کلمه اسماء جمع و با الف‌ولام است و با

کلمه کل تأکید شده؛ یعنی خداوند همه نام‌ها را بدون استثنا به آدم آموخت. دیگر آن که دانش نام‌ها به آدم اختصاص ندارد و همه افراد بشر از این دانش بهره دارند. ضمیر «هم» نیز چون معمولاً به جمع عاقل برمی‌گردد، نشان آن است که اسماء عاقل بوده‌اند؛ چون اگر جز این بود، باید پس از آن که آدم آنها را شرح داد، تفاوتی بین آنها و آدم باقی نمی‌ماند؛ افزون بر این، این دانش نمی‌توانست برای آدم فضیلت شمرده شود و برای فرشتگان نیز قانع‌کننده نبود؛ بنابراین آنچه را خداوند بر فرشتگان عرضه کرد، موجوداتی عالی نزد او بودند و هر اسمی را در این جهان به برکت آنها پدید آورد و آن چه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، از پرتو نور آنها است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۱۸ - ۱۱۷؛ همو، ۱۳۸۷: ۲۹)

۹. خداوند به آدم علم اسرار آفرینش را آموخت تا از اسرار معنوی و مادی آنها آگاه شود، تمام موجودات را بشناسد و نام همه را بداند و حتی از خواص آن مطلع باشد و نیز استعداد نامگذاری اشیا را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیا را نامگذاری کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۱ / ۱۷۸)

به نظر می‌رسد در یک جمع‌بندی و تحلیل کلی از این آراء مختلف می‌توان از سه دیدگاه محوری متمایز یاد کرده و به بررسی و تحلیل آنها نشست.

دیدگاه اول به معنای ظاهری تعلیم اسماء و حمل آن بر آموزش لغات و نام‌های اشیا و موجودات (اعم از انسان و حیوان و فرشته و جمادات) نظر دارد (دیدگاه یک تا چهار و نه).

دومین دیدگاه افزون بر نام‌های اشیا و موجودات، خصوصیات و اسرار و فواید اشیا و امور دین و دنیا را نیز در این تعلیم مطرح می‌کند (دیدگاه یک، چهار، پنج و نه).

سومین دیدگاه نیز اساساً از اسماء، تحلیلی فلسفی عرفانی ارائه داده و آن را به اجناس عالی و حقایق نورانی فراتر از عالم طبیعت تفسیر می‌کند (دیدگاه شش تا هشت).

### یک. بررسی دیدگاه اول

دیدگاه اول که در میان مفسران از گذشته شهرت داشته با تکیه به ظاهر آیه و برخی روایات تفسیری مطرح شده است، (بنگرید به: طبری، همان: ۱ / ۱۷۰) در میان محققان با مناقشاتی روبه‌رو شده که بعضاً قابل تأمل و نقد به نظر می‌رسد. از جمله می‌توان به سخن برخی محققان ارجمند معاصر اشاره کرد که معتقدند تعلیم اسماء در آیه از سنخ تعلیم الهی است نه تعلیم بشری. تعلیم الهی در آیات دیگری چون آیه چهارم سوره الرحمن (علمه البیان) ناظر به سرشته شدن علم خاصی در درون جان انسان است که از سنخ تعلیم اشراقی و الهامی و ناظر به علم حضوری است، نه تعلیم و آموزش مدرسه‌ای و ناظر به علم حصولی متعارف در میان آدمیان. (بنگرید به: جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۳ / ۱۶۹؛ مکارم شیرازی و دیگران، همان: ۱ / ۱۷۸) مشابه این تحلیل دربارهٔ وحی الهی به مثابهٔ تعلیمی الهی نیز مطرح است.

به نظر می‌رسد این توضیح برای نفی تفسیر اسماء به نام‌های ظاهری اشیا کافی نیست؛ چراکه حتی در وحی الهی نیز که تعلیمی الهی است، گاه نام ظاهری اشیا و اشخاص به پیامبر منتقل شده است. البته این نکته که در این مسیر معلوماتی در جان مخاطب سرشته شده و از سنخ علوم حضوری بوده است نه از سنخ علوم حصولی و مفهومی، مطلب دیگری است که نوع و محتوای این علوم را تعیین نمی‌کند. به نظر می‌رسد برخی قراین سیاقی این آیه گواه آن است که نمی‌توان تعلیم اسماء را به آموزش نام‌های لفظی و ظاهری اشیا محدود کرد؛ چراکه:

اولاً، این تعلیم رابطه مستقیمی با لیاقت خلافت الهی داشته و به عبارتی پشتوانه این خلافت معرفی شده است و ملاک گزینش آدم علیه السلام و تفضیل او بر ملائکه در اینجا باید به گونه‌ای تفریر شود که تناسب آن با تصدی خلافت از خدا روشن باشد و چنان که پیداست، دانستن مفاهیمی نظری چون نام موجودات ملاک قابل قبولی برای این تصدی نیست.

ثانیاً، دریافت و تعلم این اسماء توسط آدم علیه السلام و گزارش آنها به فرشتگان، به حسب سیاق آیه آنان را به خضوع و اقناع در برابر اراده الهی کشانده است. (بقره / ۳۳ - ۳۲) حال اگر تعلیم اسماء ناظر به آموزش ساده مفاهیمی نظری باشد، فضل چندانی برای آدم در برابر فرشتگان تلقی نشده و اقناع فرشتگان نیز نسبت به ابهام و سؤالشان، موجه دیده نمی‌شود؛ چراکه می‌توان گفت فضیلت علمی مزبور تابع تعلیم الهی پس از سؤال فرشتگان بوده و فرشتگان در پی کشف فضیلتی بودند که فارغ از این تعلیم، لیاقت انسان زمینی را جهت خلافت نشان دهد و برتری او را نسبت به فرشتگان به اثبات رساند؛ درحالی که در اصل قابلیت تعلیم، فرشتگان با آدم برابر بودند و چنان که در آیه ۳۲ سوره بقره آمده آنان هم قبلاً از تعلیم الهی بهره‌مند شده بودند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...». (درباره شواهد سیاقی فوق بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۱۵؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۳ / ۱۶۹)

بنابراین، قراین سیاقی و ظاهری فوق، تفسیر تعلیم اسماء را به آموزش ساده نام‌های قراردادی اشیا زیر سؤال می‌برد.

## دو. بررسی دیدگاه دوم

این دیدگاه در میان مفسران شیعه در بیان شیخ طوسی و شیخ طبرسی به خوبی منعکس شده است. آنان ضمن اشاره به عدم تناسب علم سطحی به نام‌های لفظی با فضیلت مورد اشاره برای آدم علیه السلام سعی دارند با توسعه قلمرو این علم، تناسب آن را با ملاک فضیلت به اثبات رسانند. (بنگرید به: طوسی، بی تا ب: ۱ / ۱۳۸؛ طبرسی، همان: ۱ / ۱۸۱ - ۱۸۰)

طبق این دیدگاه مقام علمی مورد اشاره (علم الاسماء) تنها از آن جهت مایهٔ فضیلت آدم بر فرشتگان شده است که ابعاد متفاوت و گونه‌های مختلف و وسیعی داشته است؛ برخلاف علم فرشتگان که علمی بسیط و یک سویه است.

مناقشه‌ای که ممکن است بر این وجه وارد شود آن است که این دیدگاه به‌رغم آنکه تعلیم اسماء را توسعه داده، تحلیل شایسته‌ای از علم الاسماء به‌گونه‌ای که با مقام خلافت الهی و برتری ذاتی آدم بر فرشتگان تناسب داشته باشد، ارائه نکرده است؛ اولاً دانستن نام و معانی و خصوصیات همهٔ اشیا چه تناسبی با خلافت و جانشینی و نمایندگی از خدا دارد؟ مگر خلافت الهی که در آیات گذشته به تعبیری مطلق آمده و مورد سؤال و ابهام ملائکه نیز واقع شده، تنها در جنبهٔ علمی صرف منظور بوده است؟ ثانیاً صرف گستردگی علمی اگر در علم متعارف به اسماء و معانی آنها مراد باشد، دلیلی بر فضل ذاتی آدم علیه السلام بر فرشتگان نیست و مایهٔ تمامیت حجت الهی بر آنان به نظر نمی‌رسد؛ چراکه این اشکال برای فرشتگان باقی می‌ماند که همان تعلیمات را اگر خداوند به آنان هم می‌داد، مانند آدم می‌آموختند. افزون بر این، تنوع و گستردگی علمی نیز به‌تنهایی مایهٔ تمایز از مقام فرشتگان نیست؛ هرچند فرشتگان قلمرو فعالیت و مسئولیت تعیین شده و معلومی دارند، اما این مطلب دلیل آن نیست که ظرفیت علمی آنان نسبت به اطلاعات گستردهٔ علمی تحت تعلیم الهی ذاتاً نفی شود.

### سه. بررسی دیدگاه سوم

این دیدگاه که عمدتاً در مکتب تفسیری ملاصدرا و متکی به مبانی علمی او و دستگاه و نظام فلسفی عرفانی‌اش مورد تأکید قرار گرفته بیشتر قابل توجه و بررسی به نظر می‌رسد. این دیدگاه از یک‌سو درصد تبیین قابل قبولی از مفاهیم ظاهری و قراین سیاقی آیه بر آمده و از سوی دیگر برای اختلاف روایات، تحلیلی قابل توجه ارائه کرده است.

اسماء تعلیمی براساس این دیدگاه، نه صرفاً نام‌های لفظی حاکی از مسمیات و نه معانی و خصوصیات اشیا، بلکه حقایق والا و برتر در عالم هستی است که خزینه و منبع غیبی اشیای عالم بوده<sup>۱</sup> و علم به آنها به آگاهی از همهٔ موجودات منتهی می‌گردد. این علم تنها جنبهٔ نظری نداشته و نیل بدان وابسته به مرتبهٔ وجودی بالایی است که به برکت آن، اشراف به مراتب و عوالم مختلف هستی حاصل می‌شود و نتیجهٔ آن توان و ظرفیت درک انواع مختلف مدرکات معقول و محسوس و

۱. وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ. (حجر / ۲۱)

متخیل و موهوم است؛ نکته‌ای که مایه تمایز آدم علیه السلام و قوای ادراکی و وجودی او از فرشتگان معرفی شده است؛ چراکه مرتبه وجودی فرشتگان در حد خاصی متوقف است و امکان رشد و ترقی وجودی برای ایشان متصور نیست: «وَمَا مِثًا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ». (صافات / ۱۶۴)

در نظریه فوق این حقایق از آن رو که سبب ایجاد عالم هستی است به اسماء حسناى الهی تفسیر شده و نسبت میان این اسماء با اسماء اشیاى عالم، نسبت میان ایجاد و وجود دانسته شده و حقایق عالم وجود به اسماء تنزل یافته الهی تعبیر می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۶: ۲ / ۳۲۹ - ۳۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۱۳ - ۱۱۰؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ۱ / ۷۶ - ۷۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۱۸ - ۱۱۶؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۳ / ۲۱۳؛ این دیدگاه در منابع اهل سنت نیز از برخی عرفا گزارش شده است؛ بنگرید به: ابوحیان اندلسی، همان: ۱ / ۲۳۴؛ بیانی مشابه را در این باره بنگرید: آلوسی، ۱۴۱۵: ۱ / ۲۲۶)

براساس تفسیر فوق، اسماء حسناى الهی در جریان تعلیم اسماء، در آدم علیه السلام ظهور یافته است. اسماء به این معنا در واقع از نام‌های متعارف اشیا متمایز بوده و به خود حقایقی ناظر است که نسبت به صفات الهی، «اسم» به معنای آیه و نشانه تلقی می‌شود، از این رو دارای انواع و مراتبی است که مرتبه نازل آنها منشأ وجود اشیاى بی‌جان عالم و مرتبه اتم آنها منشأ وجود اولیای خاص خدا می‌باشد؛ چنان که نوعی از آنها به اسماء و صفات لطف و مهر الهی و نوع دیگر به اسماء و صفات قهر و غضب الهی مربوط است. از این منظر ارجاع ضمیر در جمله: «ثم عرضهم» به خود اسماء نه مسماها صورت گرفته است. (بنگرید به: شیرازی، ۱۳۶۶: ۲ / ۳۲۰ - ۳۱۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۱۳ - ۱۱۱؛ گنابادی، همان: ۱ / ۷۶ - ۷۵)

این تفسیر از واژه اسماء در تعالیم دینی هم آشناست، چنان که در دعای کمیل خطاب به خدا چنین می‌خوانیم: «و باسمائك التي ملأت أركان كل شيء». (قمی، بی تا: دعای کمیل)  
در دعای جوشن صغیر نیز می‌خوانیم:

اسئلك باسمك الذي وضعته على السماء فاستقلت و على الارض فاستقرت و على  
الجبال فرستت و على الليل فأظلم و على النهار فاستنار ... (قمی، همان: دعای  
جوشن صغیر)

روشن است که آنچه قوام وجودی اشیا بوده و ارکان و پایه‌های وجودی آنها به حساب می‌آید، نام‌های لفظی خدا نیست، بلکه حقایقی است که ارتباط اشیا را با عالم غیب و افاضه وجود از سوی خدا تأمین می‌کند.



به این بیان، هم روایات تفسیر اسماء به نام اشیا و عموم موجودات طبیعی قابل تحلیل دیده شده و هم روایات تفسیر اسماء به خصوص اولیای الهی.<sup>۱</sup> همچنین روایات مختلفی که از علم الاسماء به عنوان دانش ویژه‌ای در کنار علم نبوت و اسم اعظم الهی یاد می‌کند که از حضرت آدم علیه السلام به وصی ایشان رسیده و میراث انبیا به اوصیا بوده و فراتر از آگاهی‌های متعارف است، همین دیدگاه را تأیید می‌کند. (بنگرید به: عیاشی، همان: ۱ / ۳۱۲، که در حدیث سلیمان بن خالد، علم الاسماء در کنار اسم اعظم الهی و وصیت نبوی و علم النبوه به عنوان میراث آدم علیه السلام به شیث علیه السلام مطرح شده است؛ کلینی، ۱۴۰۱: ۱ / ۴۴۳؛ صفار، ۱۳۶۲: ۸۶ - ۸۳؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۶؛ طوسی، بی تا الف: ۶۴۸ که مقام علمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را همگون با مقام آدم علیه السلام در جریان تعلیم اسماء ذکر می‌کند؛ حاکم حسکانی، ۱۴۱۱: ۱ / ۱۰۰؛ صفار، ۱۳۶۲: ۴۱۹ - ۴۱۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳ / ۲۴۱ که مقام علمی علی علیه السلام را با مقام آدم علیه السلام در جریان تعلیم اسماء همگون می‌شمارد.)

افزون بر این احتجاج الهی بر فرشتگان نیز براساس دیدگاه فوق پذیرفتنی می‌نماید؛ چون در جریان این تعلیم ویژه، اولاً ظرفیت بالا و ممتاز علمی آدم علیه السلام و قابلیت ذاتی او در دریافت علم ویژه‌ای از سنخ علوم تکوینی خداوند، البته در مرتبه‌ای نازل‌تر، به فرشتگان نشان داده شد؛ به گونه‌ای که آنان خود را فروتر از این قابلیت ذاتی دیدند. ثانیاً در ضمن انباء و گزارش آن اسماء به فرشتگان توسط آدم، با معرفی نمونه‌های برتر و مصادیق اتم اسماء؛ یعنی حجت‌ها و اولیای برگزیده الهی در طول تاریخ، اشکال فرشتگان در لیاقت موجود زمینی برای خلافت هم رفع شد. به هر حال آنچه از آیه تعلیم اسماء طبق تفسیر فوق قابل درک است، ظرفیت بالای علمی خلیفه الهی در زمین در درک حقایق عالم هستی است که مایه برتری او بر فرشتگان و نیل به مرتبه والایی از ولایت و خلافت در ابعاد تکوینی و تشریحی شده است.

۱. سید مصطفی خمینی و استاد جوادی آملی با همین دیدگاه صدور احادیث دسته اول را که اسماء را به نام اشیا طبیعی و مادی ناظر دانسته، براساس درک عمومی و سطحی مخاطبان تحلیل نموده (خمینی، ۱۳۶۲: ۵ / ۳۴۳؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۳ / ۱۷۱) و احادیث دسته دوم را ناظر به تعلیم حقایق اولیای الهی و نه صرفاً نام‌های لفظی ایشان شمرده است. (همان: ۱۷۴) طبعاً مراد ایشان از حمل احادیث دسته اول بر اقتضای درک سطحی و مادی مردم، نفی صدق آنها نیست، بلکه مراد آن است که این احادیث به جای بیان این نکته که اسماء همان حقایق برین و متعالی است، به تناسب درک مردم به برخی از لوازم ساده و فهم پذیر این نکته اشاره دارد و آن اینکه با دریافت آن حقایق طبعاً نام اشیا که معرف خارجی آنها است نیز روشن می‌شود؛ هر چند نام لفظی در عالم انسانی تابع زبان‌های قراردادی و اعتباری است.

### مناقشات در دیدگاه اخیر

بیان فوق به‌رغم آنکه در تحلیل ابهام‌های آیه و توجه به مفاد روایات، بیانی موفق دیده می‌شود، با مناقشات و ابهام‌هایی نیز مواجه است.

#### مناقشه اول: مخالفت با ظاهر آیات

از جمله مناقشات این دیدگاه مخالفت این وجه با ظاهر آیات گذشته است؛ چراکه در ظاهر آیات مزبور میان اسماء و مسمیات آنها تفکیک شده و آنچه به آدم تعلیم داده شده همان «اسماء» بوده است. طبعاً تفسیر ما از این اسماء باید با این تفکیک همخوان باشد. در واقع آنچه جهل بدان در احتجاج الهی با فرشتگان مورد توجه واقع شده اسماء است نه مسمیات: «... ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ...»؛ «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...» حال پرسش این است که اگر مراد از اسماء تعلیمی در آیه ۳۱ خود حقایق غیبی باشد که به یک تعبیر اسمای حسناى الهی و به یک تعبیر خزاین غیبی عالم وجود است و مرتبه نازل آنها منشأ موجودات طبیعی و مرتبه عالی آنها منشأ موجودات متعالی چون اولیای الهی است، مراد از عرضه خود مسمیات این اسماء به فرشتگان و سپس سؤال از اسمای آنها چیست؟ پیرو ظاهر آیه باید بتوان دست‌کم در تحلیل نظری میان اسمائی که تعلیم داده شده و مسماهای آن اسماء تفکیک نمود. در دیدگاه مزبور ظاهراً به وحدت و عینیت اسماء و مسمیات نظر دارند و اسماء تعلیمی را همان مسماها تعریف می‌کنند و ارجاع ضمیر «هم» در جمله «ثُمَّ عَرَضَهُمْ» را به اسماء مورد استناد قرار می‌دهند، درحالی که اسماء در عبارت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» ظاهراً با اسماء در جملات بعدی که به مسماها اضافه شده (أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ، أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) یکی است.

#### مناقشه دوم: عدم موافقت با ظاهر روایات

از دیگر مناقشات، عدم موافقت این دیدگاه با ظاهر روایات است، چنان که گذشت برخی روایات این اسماء را نام عموم اشیای عالم دانسته‌اند و برخی آنها را به نام حجج الهی و برخی به نام اولیا و اعدای الهی تفسیر کرده‌اند. درحالی که در دیدگاه مزبور از ظاهر این روایات که ناظر به نام اشیا و افراد است، صرف نظر شده و در واقع وجه دیگری اختیار شده است؛ هرچند با توجیه و تحلیل گذشته به نوعی این وجه با نتیجه مفاد روایی سازگار تلقی شده و در واقع روایات ناظر به سطح نازل و عامه فهمی از معنای عمیق آیه معرفی شده است.

### مناقشه سوم: نقدپذیری مبنای فلسفی

در این دیدگاه اسمای حسنی الهی بر آنچه در برخی آراء فلسفی به عنوان رب‌النوع‌های عالم وجود یا مثل نورانی یا صور عقلی یا عقلای ربانی معرفی شده‌اند، تطبیق داده شده (بنگرید به: شیرازی، بی‌تا: ۲ / ۳۲۳ - ۳۲۱؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۱ / ۱۱۱) و براساس آن وجه جمعی میان وجوه مختلف تفسیری مطرح شده و اسمای الهی بر اسمای حقیقی موجودات عالم قابل تطبیق شمرده شده است. طبعاً این تطابق که خود مبتنی بر برخی مبانی و پایه‌های فلسفی است، مورد اتفاق دانشمندان نبوده و تفسیر ظاهر آیه براساس آن قابل نقد است. این نقد ممکن است به اصل این نظریه و مبانی آن باشد و ممکن است به تطبیق این رب‌النوع‌ها بر آنچه قرآن به عنوان اسماء یا اسمای الهی از آنها یاد می‌کند، وارد شود. پایه نظری این نقد نیز آن است که هرچند در فهم سطوح و لایه‌های معنایی قرآن و تفاسیل ناگفته معارف آن مذاقه‌های عقلی فلسفی می‌تواند مفید باشد، اما وابستگی فهم درست آیات قرآن به برخی مبانی مورد نزاع فلسفی شایسته شأن هدایت‌گرانه قرآن نیست.

### دیدگاه مختار

به نظر می‌رسد هرچند تحلیل فلسفی گذشته و تطبیق آن با مناقشاتی مواجه باشد، اما از ظاهر آیات این داستان که آگاهی حضرت آدم علیه السلام به علم اسماء را به رخ فرشتگان می‌کشد، به ضمیمه روایات می‌توان دریافت که «علم الاسماء» منزلت علمی والایی است که فرشتگان را به خضوع واداشته است. به‌رغم مناقشات جدی در تحلیل این اسماء و ارتباط آن با لیاقت خلافت می‌توان اذعان کرد راهکار صاحبان این دیدگاه در تمایز مرتبه فهم عامه با فهم خاصه از قرآن می‌تواند تا حدی مناقشات مزبور را کمرنگ سازد. براساس این راهکار آیات تعلیم اسماء در دو سطح متفاوت قابل تحلیل است؛ در سطح عام نام و نشان موجودات محسوس عالم مصداق اسماء معرفی می‌شود و در سطح خاص پشتوانه حقیقی موجودات عالم در جهان‌بینی توحیدی مورد اشاره قرار می‌گیرد. (در این باره بنگرید به: خمینی، ۱۳۶۲: ۵ / ۳۴۳؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹ الف: ۳ / ۱۷۱)

در اینجا وجه دیگری نیز در تحلیل علم اسماء و تفسیر آیه محتمل به نظر می‌رسد که با مشکلات فوق مواجه نیست؛ هرچند نیازمند ترجیح برخی روایات بر دیگر است. توضیح آنکه دیدگاه‌های گذشته اساساً متکی به این پیش‌فرض است که خود جریان تعلیم اسماء به آدم علیه السلام در اثبات لیاقت ایشان و ذریه صالحشان برای خلافت الهی موضوعیت داشته و دخیل بوده است. طبعاً این پیش‌فرض را می‌توان رأی مشهور و حاکم در میان مفسران دانست که در روایات نیز مؤید دارد،

اما به پشتیبانی برخی دیگر از شواهد روایی می‌توان از وجه دیگری نیز در نقش تعلیم اسماء نسبت به جریان جعل خلافت سخن گفت که بر پایه آن، اسماء به همان نام و نشان‌های متعارف افراد خاصی قابل تفسیر باشد که آشنایی با ایشان ابهام فرشتگان را برطرف ساخته است.

طبق این وجه تعلیم اسماء در اثبات لیاقت خلافت خلیفه الهی نقشی طریقی و فرعی دارد نه موضوعی و اصلی. درواقع خدا با معرفی خلیفه‌های صالح الهی از میان انسان‌های زمینی که در آن مرحله به صورت «اشباح» نورانی نمایش داده شدند و قرار بود در آینده در کسوت خلقت زمینی درآیند، فرشتگان را به پاسخ سؤالاتشان واقف ساخت. این معرفی با احضار و عرضة حقایق نورانی آنان به فرشتگان صورت گرفت. طبعاً فرشتگان آنان را نشناختند؛ چون نام و نشانی از ایشان نشنیده بودند. در اینجا خداوند پس از تعلیم نام و نشان آن خلفای انسانی به آدم علیه السلام از او می‌خواهد که آنها را به فرشتگان معرفی کرده و نام‌هایشان را گزارش دهد. فرشتگان پس از این معرفی قانع شده و پاسخ سؤال خود را می‌یابند. (در این باره بنگرید به: بلاغی، بی تا: ۱ / ۸۵ - ۸۴)

این وجه اولاً از منظر تفسیر سیاقی با تمایز میان اسماء و مسمیات آنها در ظاهر آیات همخوان است، ثانیاً با روایات تفسیر اسماء به نام حجت‌های الهی هماهنگ است (صدوق، بی تا: ۱۳؛ نیز بنگرید: کوفی، ۱۴۱۰: ۵۶ و ابن شهر آشوب، همان: ۳ / ۲۴۲) و ثالثاً به تحلیل‌های خاص و پیچیده فلسفی وابسته نیست. غریب آنکه مفسران شیعه کمتر به اهمیت این روایات توجه نموده و برخی اصلاً از آنها یاد نکرده‌اند (قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۴۵؛ رازی، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۰۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۱ / ۱۴۵) و یا چنان که گذشت، در حاشیه روایات تعمیم اسماء به عموم مخلوقات از این روایات نیز یاد کرده و آنها را بر برخی مصادق عام حمل نموده‌اند.

البته باید دانست که طبق وجه تفسیری مورد نظر، آنچه در این آیات آمده است، بیان لیاقت و عظمت وجودی عموم خلفای الهی (نه خصوص حضرت آدم) و بهره‌مندی ایشان از درجات بالای تقدس و نورانیت و برتری ایشان بر فرشتگان است که در ضمن داستان گفتگوی خدا، فرشتگان و آدم مطرح شده است. بر این اساس «علم الاسماء» به مثابه منزلت علمی مستقل و ویژه‌ای با آثار وجودی و تکوینی خاص آن هم برای خصوص حضرت آدم علیه السلام تلقی نمی‌شود.

البته به تقریری دیگر همگون با این وجه می‌توان استدلال بر فضیلت علمی خلفای الهی را بر فرشتگان با استفاده از آیات مزبور چنین بیان نمود: با توجه به اینکه فرشتگان در برابر خدا مجاب شده و حجتی در برابر اراده الهی مبنی بر جعل خلافت انسان زمینی به‌جای آنان نیافتند در نتیجه برتری و فضیلت خلیفه انسانی بر ایشان از جهات مختلف از جمله جنبه علمی قابل استفاده است. از

سوی دیگر قرآن مراتبی از ولایت و اشراف علمی فرشتگان را مورد تأکید قرار داده است. (مثلاً بنگرید به: فصلت / ۳۱ - ۳۰) طبعاً شأن علمی انسان خلیفه باید از آنان برتر باشد وگرنه جای مناقشه و احتجاج و سؤال برای فرشتگان باقی می ماند.

### نتیجه

در تفسیر تعلیم اسماء با تکیه بر ظاهر آیات از یک سو و توضیحات روایی از سوی دیگر سه دیدگاه محوری مطرح است که دو دیدگاه نخست با نقد جدی همراه است. اما دیدگاه سوم که در نظام فکری فلسفی به پشتوانه برخی روایات مطرح شده به رغم مناقشاتی که مطرح شده، قابل دفاع تر دیده می شود. در عین حال به پشتیبانی برخی شواهد روایی از وجه دیگری نیز می توان در تحلیل علم الاسماء و نسبت تعلیم اسماء با جریان جعل خلافت سخن گفت که با ساختار آیات نیز همگون تر است. بر پایه این وجه، اسماء به همان نام و نشان های متعارف افراد خاصی از اولیا و حجت های الهی قابل تفسیر است که آشنایی با ایشان و عظمت وجودی ایشان، ابهام فرشتگان را در ترجیح آنان به خلافت الهی در زمین برطرف ساخته است.

### منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۳۷۹ ق، مناقب آل ابی طالب علیه السلام قم، علامه.

- ابن عربی، محمد بن عبدالله، بی تا، احکام القرآن، بیروت، دار الجیل.

- ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۱۵ ق، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار المعرفة.

- ابو حیان اندلسی، محمد، بی تا، البحر المحیط، بیروت، دار الفکر.

- اسعدی، محمد، ۱۳۹۲، ولایت و امامت پژوهشی از منظر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۲۱ ق، تفسیر الامام، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.

- بلاغی، محمد جواد، بی تا، آلاء الرحمان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- جصاص، احمد، ۱۴۱۵ ق، احکام القرآن، تحقیق محمد علی شاهین، بیروت، بی نا.

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، تسنیم، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۹، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء .
- حاکم حسکانی، عبدالله، ۱۴۱۱ ق، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة.
- خمینی، سید مصطفی، ۱۳۶۲، تفسیر القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۹ ق، معجم رجال الحدیث، قم، مدینة العلم.
- رازی، ابوالفتح، ۱۴۰۸ ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶، مفاتیح الغیب، قم، بیدار.
- \_\_\_\_\_، بی تا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، قم، مکتبه المصطفوی.
- صدوق، محمد بن علی، بی تا، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۳۶۲، بصائر الدرجات، تهران، منشورات اعلمی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۷، انسان از آغاز تا انجام، قم، بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶ ق، مجمع البیان لعلوم القرآن، بیروت، دار المعرفة.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- \_\_\_\_\_، بی تا، امالی، قم، مکتبه الداوری.
- عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش، بی تا، کتاب التفسیر، المکتبه العلمیه الاسلامیه.
- فیض کاشانی، محمدحسین، بی تا، تفسیر صافی، مشهد، دار المرتضی.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، عباس، بی تا، مفاتیح الجنان، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ ق، تفسیر القمی، قم، مؤسسه دار الکتاب.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی علمی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۱ ق، الکافی، بیروت، دار التعارف.

- کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ ق، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد کاظم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گنابادی، سلطان محمد، ۱۴۰۸ ق، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
- ماوردی، علی بن محمد، ۱۴۰۲ ق، النکت و العیون، کویت، وزارة الاوقاف.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۳ ق، بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت، دار الاضواء.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷، علل گرایش به مادی‌گری، تهران، صدرا.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، الامالی، قم، کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۵۳، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

